اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

## فصل ٢

 الکلّی علی الاصطلاح الّذی معناه بحسب ذلک أنه یحتمل الشرکة أو لا یمنع الشرکة یمتنع وقوعه، فی الأعیان فإنه لو وقع فی الأعیان حصلت له هویة متشخّصة غیر مثالیة فلا یصح فیها الشرکة.

 بحث درباره كلّی معنای آن است. اگر چه كه در مباحث گذشته معلوم بوده است ولی حالا ایشان بطور مشخص برای این مساله بحث جداگانه‌ای را تقریرمی كنند.

 بطور كلی در اصطلاح، كلّی به حقیقتی گفته می‌شود كه قابلیت انطباق خارجی را در مصادیق مختلفه و متكثره دارد این معنا، معنای كلّی است. به خلاف كلّ كه خود آن لفظ به مفهوم ابتدائی وضعی خودش افراد مختلف را شامل می‌شود. دیگر اینكه دلالت كلّی بر مصادیق متكثره و متعدده، دلالت عقلیه است نه دلالت وضعیه، ولی در كلّ اینطور نیست خود لفظ دلالت می‌كند لذا در مصداق كلّ حتما باید افراد متكثره وجود داشته باشند، شما اگرفقط یك عالم در بلد هست نمی‌توانید بگویید: اكرم كل عالم فی البلد، یا اكرم العالم فی البلد كه الف و لامش از نوع استغراق باشد و دلالت بر كل بكند، یا اكرم العلما چون یك عالم بیشتر وجود ندارد، ولی عالم به عنوان جنس را می‌توانید به كار ببرید كه یك مصداق داشته باشد برای آن عالم یا مصادیق متكثره‌ای باشد از این نظر هر دو یكی است و تفاوتی نمی‌كند. شما برای این عالم در خارج یك مصداق داشته باشید می‌توانید بگویید اكرم العالم، هزارتا عالم هم باشد باز هم می‌توانید بگویید اكرم العالم، زیرا در العالم حكم روی فرد نرفته است به عنوان انّه خارج، بلكه حكم رفته روی آن به عنوان این كه او می‌تواند مصداق برای این طبیعت باشد به این لحاظ شما می‌گویید اكرم العالم پس بنابراین در اینجا لحاظ فرد و مصداق را ندارید، بلكه لحاظ تحقق خارجی این طبیعت و ماهیت را دارید حالا در این تحقق خارجی یك مصداق باشد، خرجتان كمتر است اگر فرض كنید دو تا مصداق باشد دیگر واویلا می‌شود سه تا مصداق باشد واپیغمبرا، واحمزتا، و اگر بیشتر دیگر نمی دانم چه می شود. حالا اگر بخواهد اطعام كند می‌شود كاری كرد مثلا یكی باشد می‌شود پلوخورشت، دوتا باشد می‌شود آبگوشت، سه تا باشد می‌شود نان و پنیر و سبزی ومی گویید نان وپنیر وسبزی خیلی خوب آنقدر مفیدس! است آنقدر خوبس! است برای بدن كه هیچ چیز به پایش نمی رسد! بالاخره هرچیزی راه دارد.

 این مصداقیت برای این ماهیت، مصداقیتِ مورد نظر برای كلی نیست ولی برای جمع آن مورد نظر قرار می گیرد، یعنی وقتی كه شخص یك اسم را به عنوان كلّ ادا می‌كند منظور افراد خارجی هستند كه البته آن افراد خارجی در تحت این طبیعت هستند ونظر می‌رود روی افرادی كه آن افراد متصف به وصفی هستند، بنابراین آنچه از كه صحبتها روشن و واضح است، اینكه هیچ وقت كلّی وجودش در خارج به عنوان نفس تعین نیست، یعنی وجود كلّی و ظرف برای آن در ذهن است، ذهن است كه ظرف مناسب برای تحقق كلّی است و حدود و ثغور این ماهیت كلّیه در ذهن روشن می‌شود، منتهی از آنجائی كه بین ذهن وبین خارج یك ارتباط علمی وجود دارد و آن جهت ارتباط علمی اقتضا می‌كند كه یك ما بازاء ای به عنوان این مصداقِ صورتِ مرآتی و مثالی برای این كلّی كه در ذهن است، در خارج هم وجود داشته باشد. یعنی وقتی كه انسان می‌گوید: انسان و یا عالم و یا نوعی از انواع یك حقیقت و هویت خارجیه كه بتواند با آن حیثیت مثالی، خودش مصداق برای این وجود ذهنی قرار بگیرد. ـ روی این عبارات دقت كنیم تا اینكه آن منظور مرحوم آخوند در اینجا در كیفیت انطباق كلّی با خارج بهتر روشن شود ـ كه وقتی كه ایشان می‌فرمایند كه كلّی عبارت است از یك حقیقت مثالیه این نحو از مثال در اینجا صورت پیدا می‌كند، یعنی مثالی كه مثال، در ذهن است نه مثال، مثال خارج وآنچه كه در خارج است باشد، آن تجسم است، تعین است، تشخّص است، وحدت است، اوصافی كه لازمه وجود متعین خارجی است نه لازمه ماهیت، وقتی كه شما ماهیت را به شرط وجود درنظر می‌گیرید طبعا تعین و تشخّص و وحدت و وجوب منتهی وجوب بالغیر نه وجوب استقلالی، تشخّص و تعین، انتساب به زمان، انتساب به مكان، وضع، مقولات اینها ماهیت به شرطالوجود همه اینها برای این شیء مجسم خارجی عارض می‌شود و آن شیء مجسم خارجی به همه اینها متصف می‌شود. حالا این تقابل و انعكاسی كه بین این صورت ذهنی شما كه همان كلّ طبیعی است و بین آن جسم خارجی پیدا شده است این انعكاس از كجا آمده؟ آن كه وجودش، وجود ذهنی است و وعاء تحقق وجود ذهنی، ذهن است، پس چطور این وجود ذهنی با یك وجود خارجی در اینجا انعكاس پیدا كرده است و شما وقتی كه یك نفر را می‌بینید كه دارای این خصوصیات است می‌گویید هذا انسانٌ، خوب این هذا انسانٌ كه شما الان دارید می‌گویید بر اساس یك انعكاس ذهنی این مساله پیدا شده است بین آن وجود خارجی كه آن معلوم بالعرض است و بین آن وجود عرضی شما كه معلوم بالذات است این چه نحوه ارتباطی برقرار شده است با اینكه اینها از دو سنخ هستند و از دو مقوله هستند یك مقوله، مقوله تجرد است كه قائم به ذهن شماست و یك مقوله، مقوله ماده است كه این قائم به عین خارج است، این تقابل از كجا پیدا شده است؟ این تقابل بخاطر آن صورت مثالی است كه آن صورت مثالی در این شیء خارجی موجود است منتهی شما این صورت مثالی را كشف می‌كنید و آن صورت مثالی را با آن صورت ذهنی منطبق می‌كنید و الا هیچ وقت شما جسم خارجی را با آنچه كه در ذهن است منطبق نمی‌كنید، آنچه كه در ذهن است از مقولة دیگر است. آن شیئی كه در ذهن است به مناسبت سنخیتش با مثالی كه در آن جسم خارجی است و به آن ملاحظه در آنجا انطباق حاصل می‌شود ولی دوچیز كه با هم سنخیت ندارند، اصلا انطباق و سنخیت در آنها معنا ندارد مثل این كه شما فرض كنید كه بگویید یك نفر كه لبوفروش كه در خیابان دارد حركت می‌كند، با فلان آقای عالم یا آن مرد بزرگ كذا مثل هم هستند. همه به شما می‌خندند می گویند این چه سنخیتی است، سنخیت وتشابه كه فقط به سر و كله و دست و پا داشتن حاصل نمی‌شود. بلكه باید یك سنخیتی وجود داشته باشد یا مثل اوست در انسانیت یا مثل اوست در جهت دیگری، یك جهت تشبیهی در اینجا باید پیدا بشود تا آن سنخیت برقرار بشود. اگر این فرد لبو فروش بخواهد قابل تشبیه با یك فرد عالمی باشد، باید برود درس بخواند كم‌كم از این نردبان علم بالا بیاید، بیاید، تا برسد به حدّی كه دیگر در آن حد تشبیه جایز باشد. یعنی بین این و بین او سنخیت پیدا بشود.

 انسان هیچ وقت نمی‌تواند خودش را با امام علیه السلام تشبیه كند با حالات امام نمی‌تواند حالاتِ خود را تشبیه كند، تشبیه ما با امام مثل تشبیه چغندرفروش با بوعلی می‌ماند كه فرض كنید هِرّ را از بِرّ تشخیص نمی‌دهد. برای اینكه این مساله تشبیه حاصل بشود باید ما درخودمان تغییر و تحولات ایجاد بكنیم، حركت تحول نفسی و تبدّل نفسی در خود بوجود بیاوریم و نفس خود را از عالم حیوانیت بالا بیاوریم، بیاوریم، برسانیم به یك عالم قدس و عالم طهارت، در آنجا كه رسیدیم دیگر در آنجا افكار ما، افكار بشری نخواهد بود اعمال ما دیگر با سایر اعمال كه زائیده غرائض و صفات است تغییر خواهد كرد، نحوه خطورات ما با خطورات سایر افراد متفاوت خواهد شد، كیفیت تمركز ذهن ما با تمركزهای سایر افراد فرق خواهد كرد، التفاط و نگرش ما نسبت به مسائل خارجی با نگرش سایر افراد اختلاف جوهری خواهد داشت و اختلاف، اختلاف ماهوی خواهد شد، نظر ما نسبت به پروردگار و كیفیت معیت با او، دیگر با سایر افراد از زمین تا آسمان فرق دارد. وقتی كه به آنجا رسیدیم آنگاه می‌شود بگوییم كه فلانی شبیه است، تقریبا نزدیك است، در آن حریم خود را نزدیك كرده است در زیر سایه امام علیه‌السلام است و در زیر ولایت امام علیه السلام است و بر قلب او اشراف از آن ناحیه خواهد شد. اگر این نحوه شد آن وقت تازه ما می‌توانیم نسبت به آن مقام و موقعیت نظر بدهیم و اظهارنظر كنیم و الا با علوم و با معلوماتی كه ما داریم و با آن چرا كه ما داریم فكر می‌كنیم، این عنقا شكار كس نشود دام بازگیر، باید این مساله را به عهده اهل فن گذاشت و خود را در این وادی قرار ندهیم و آبروی خود و دیگران را نبریم.

 پس همیشه برای انعكاس یك حقیقت در یك تعین، سنخیت لازم است كه آن سنخیت باید وجود داشته باشدواگر نباشد، نمی‌شود. در مساله كلّی طبیعی هم مطلب از همین قرار است. كلّی طبیعی عبارت است از یك حقیقت طبیعیة در ذهن كه وجودش قائم به ذهن است و در وعاء ذهن است و ذهن برای مصداق عینی او و مصداق خارجی او، دنبال صورت مثالی می‌گردد. آن صورت مثالی را اگر در عین خارجی پیدا كند می‌گوید: هذا انسانٌ آن صورت مثالی را در این میكروفون‌ها و ضبط صوت‌هایی كه الان اینجا است اگر پیدا نكند دیگر نمی‌گوید: هذا انسانٌ، این می‌شود شیء آخر، صورت مثالی اینها شیء دیگری است و صورت مثالی انسان شیء دیگری است پس بنابراین، اینكه می‌گویند با صورت مثالی كلّی طبیعی با خارج ارتباط برقرار می‌كند كه آن صورت مثالی در نفس است، این مساله را باید متوّجه باشیم كه صورت مثالی آن صورت در خارج است، منتهی انسان از آن صورت مثالی كشف می‌كند و آن صورت مثالی پنهان است. جسم صورت مثالی نیست، جسمی كه امر متعینٌ متشخصٌ له وزنٌ و حجمٌ و منتسبٌ الی زمان و مكان و الی اوصاف بشرط الوجود است، این جسم كه دارای این خصوصیات است خود این جسم صورت مثالی نیست ولی در كمون این جسم یك صورت مثالی است و انسان در ارتباط با اشیاء خارجی با آن صورت مثالی كه در این جسم منطوی است، ارتباط برقرار می‌كند و آن را كشف می‌كند و وقتی كه به واسطة این هوّیت خارجی، آن صورت مثالی را كشف كرد آنگاه می توان گفت كه بین انسان و بین اشیاء خارج ارتباط برقرار شده است و این ارتباط به واسطه جسم نیست، اگر چه كه جسم به عنوان آلت و وسیله در اینجا مورد استفاده قرار می‌گیرد كه انسان آن صورت مثالی را می‌تواند كشف كند لذا ما می بینیم حالاتی برای افراد پیدا می‌شود در حالیكه آن حالات در جسم نیست. شما به یك نفر نگاه می‌كنید می‌بینید حالتش با شما به نحو خاصی است می گویید چه شده است مگر من كاری كردم؟ مگر با من دشمن هستی؟ در حالی كه قیافه‌اش عوض نشده همینطور بیربیر دارد نگاه می‌كند، این كه می‌گوئید دشمنی، این را از كجا درآوردی؟ این كه روی پیشانی او نوشته شده است، كه من دشمنم، امروزكه از خانه درآمدم با تو دشمن هستم و حواست باشد از من فاصله بگیر، چرا امروز هوا پس است و بارانی است. این را شما كشف می‌كنید، این كشف از كجاست؟ یا اینكه از نگاه شخص احساس می‌كنید كه یك مطلبی در دل دارد و نمی‌خواهد ابراز و اظهار كند این مساله را از كجا می‌فهمید؟ در حالتی كه این شخص قیافه‌اش همان است رنگ صورت و چشم و ابرو اینها همه تفاوتی نكرده است این حالتی را كه از او احساس می‌كنید حالت فردی با این خصوصیت، حالت فردی غضبان، حالت فردی رئوف، حالت فردی مبتسم، این حالات مختلف را شما از كجا بدست آوردید؟ این حالت آن كیفیت ارتباط بین شما است و بین اوبواسطة آن صورت مثالی كه آن صورت مثالی برحسب ادراك و حدّت و ذكاء افراد كشفش مختلف است یك كسی تا نگاه بكند، می‌گوید فلانی وقتی كه آمد اینطوری بود، دیگری می‌گوید من نفهمیدم، می‌گوید چطور نفهمیدی، حالا این یك ساعت هم نگاه كند به اندازة گوسفند نمی‌فهمد ولی یكی پیدا می‌شود با همان نگاه اول می‌فهمد، این به چه برمی‌گردد؟ این به آن حالت كیفیت ادراك برمی‌گردد، این كه اولیاء خدا با یك نگاه می‌فهمند این به آن حالتی است كه آنها ادرك می‌كنند و ما ادرك نمی‌كنیم، حالا ما كار نداریم به اینكه حتی آنها بدون توجه به ظاهر متوجه می‌شوند، نه در آنجائی كه از توجه به ظاهر پی می‌برند چون دونوع توجه به باطن است یكی توجه به باطن بدون لحاظ توجه به ظاهر وفرض كنید یك شخص بزرگی است كه اصلا این نابینا است، یعنی این چون اعمی است متوجه جریانات و احوال نیست؟! در حالیكه اینطور كه نیست. بعضی‌ها ممكن است تا نگاه می‌كنند این قضیه را می‌فهمند، این كه نگاه می‌كند و می گوید دیشب چرا در منزل فلان دعوا را با عیالت كردی؟ با بچه‌ات كردی؟ با آن خدمتكار كردی؟ در كجای صورت و پیشانی او، این مساله نوشته شده است كه الان وقتی نگاه می‌كند این مساله را ادرك می‌كند، هیچ كجا نوشته نشده است ولی آن صورت مثالی چون همراه با این شخص است مشخص می كند، شما اگر صبح تا شب هم با این فرد باشید نمی‌فهمید این را، چون ما اصلا ارتباطی نداریم با این مطالب ولی آن تا نگاه می‌كند می‌گوید شما چرا دیروز فلان كار را انجام دادید؟ می‌گوید از كجا فهمیدی؟ می‌گوید از قیافه‌ات فهمیدم، بنده خدا قیافه‌ات داد می‌زند، می گوید پس چرا این كه این طرف من نشسته نمی‌فهمد؟ می‌گوید هان هر كسی نمی‌داند آن صورت مثالی كه با سركار است وآن قابل ادراك برای دیگری نیست، آن را حلال‌زاده می‌بیند، این را هركسی ادراك نمی‌كند در حالی كه وسیلة برای كشفِ این صورت مثالی جسم است، نگاه می‌كند نه اینكه بدون اطلاع بفهمد آن یك مطلب دیگر است آن كه بدون اطلاع نامهِ ننوشته را می خواند آن یك مطلب دیگر است ولی در صورتی كه نگاه كند می‌فهمد این كشف صورت مثالی این یك نحو دیگری است همین كشف را ما هم انجام می‌دهیم منتهی نه در آن مرتبه، در مقام مادون خود ما هم كشف را انجام می‌دهیم، حالت رأفت افراد را نسبت به خود می‌فهمیم، حالت غضب افراد را نسبت به خود می‌فهیم، حالت كتمان و اخفاء مطلب افراد را نسبت به خود می‌فهمیم از كجا می‌فهمیم؟ علم غیب كه نداریم، از همین ظاهر، یعنی همین ظاهر می‌شود وسیله برای كشف آن صورت مثالی پس اگر در بعضی از عبارات داریم كه اینها در ذهن است اینطور نیست، صورت مثالی در خارج است منتهی كشف آن صورت مثالی به واسطه ذهن است، ذهن می‌آید و آن صورت مثالی را كشف می‌كند حالا آن صورت مثالی صورت مثالی نوعیه باشد مثلًا انسان نگاه می‌كند به یك آدمی كه می بیند دارد راه می‌رود كه برود در حجرة فلانی یك خبرهایی هست روز اول و دوم و سوم ماه است و دارد می‌رود می‌گوید ها این الان دارد می‌رود در آنجا كه طلب را وصول كند خوب این كه الان این كشف شد از كجا این برای او مشخص شد؟ ـ این قضیة اول و دوم و سوم ماه مثل اینكه تا ظهور حضرت باید برقرار باشد هیچ وقت این قضیه نباید سروسامان پیدا كند ـ این كشف صورت مثالی از كجا پیدا می‌شود؟ از همین اطلاع انسان بر این ظاهر كه این ظاهر یك جنبة مثالی ایجاد می‌كند كه انسان به آن جنبه مثالی می رسد، یك وقتی هم نه آن جنبه مثالی در صورت نوعیه نیست، مانند اینكه كه صفات، ملكات و غرائز و سایر آن اشتغالات نفسانی و كیفیت رسوخ آنها در نفس است كه برای انسان این صورت را ایجاد می‌كند، پس بنابراین صورت مثالی دوتا است یك صورت مثالی در خارج است و یك صورت مثالی در ذهن است در اقتران صورت مثالی در ذهن با آن صورت مثالی در خارج انسان با آن شیء خارجی ارتباط پیدا می‌كند به هر مقدار كه این تطبیق صحیح و دقیق و قابل انطباق‌تر باشد اطلاع انسان برآن صورت مثالی خارجی صحیح‌تر خواهد بود، یعنی این انعكاسی كه از این ذهن به خارج آن انعكاس حاصل می‌شود و آن صورت مثالی را می‌گیرد و در ذهن می‌آورد، به هر مقدار كه این انعكاس دقیق‌تر باشد به همان مقدار این مساله واضح تر می شود اینجاست كه دیگر مكاشفاتی كه برای افراد پیدا می‌شود و مراتب صدقشان ومراتب دیگر آنها را شما در نظر بگیرید كه كیفیت ادراك این بابای بیچاره كه فقط نشسته و دارد هی كشف می‌كند كه فلان قضیه اتفاق می‌افتد یك دانه‌اش هم اتفاق نیفتاده! این از صورت مثالی خارجی نیست، صورت مثالی كه الان در این شجری است كه شما در مقابل خود می‌بینید در خود همین شجر صورت مثالی است كه شما می توانید دویست سال بعد را از این شجر كشف كنید برای كسی كه دارای حداوت و دارای خبرویت باشد كه بتواند از این در بیاورد والا من هرچه نگاه می‌كنم غیر از یكی دومتر درخت و سبزه و اینها چیز دیگری از این شجر ملاحظه نمی‌كنیم، در تمام نظام عالم آن صورت مثالیهای متعدد رامی بینید و افرادی هستند كه اگر بگوید، می‌گویند این حرفها را از كجا درآورده؟ تمام اینها همه برای كسانی كه از نقطه نظر نفوذ ذهن در صورت مثالی افراد نافذ تر هستند، هست. چون خود صور مثالی دارای مراتبی است مراتب خفاء و اخفاء و فوق‌الخفاء كه مرتبه سرّ است، در همه آنها این صورت مثالی‌ها نفوذ دارد لذاست اینكه بزرگان گفته‌اند كه به هر دستی نباید داد دست، این برای این قضیه است كه آن كسی كه می‌آید و یك نگاه به ظاهر می‌كند این یك صورت مثالی را می‌بیند یك چیزهایی هم می‌گوید یك چشمه‌هایی هم نشان می‌دهد یك قضایای را می‌گوید كه آدم خوشش می‌آید، یكی می‌آید یك نگاه می‌كند یك پرده توتر را نگاه می‌كند. باطن یكی است ولی یك خرده می‌آید و مطالب دیگری را می‌آید مشاهده می‌كند لذا شما می‌بینید كه یك دفعه بین دو نفر اختلاف می‌افتد، این می‌بینید رفته با این رفیق شده این می‌گوید تو كه الان با این رفیق شدی، می‌دانی این چه كارهای می‌كند و راست هم می‌گوید این كار خلاف كرده این مثلا دزدی كرده نه اینكه دزدی را نبیند، این دزدی را می‌بیند ولی عمقش را هم نمی بیند، این دزدی را می‌بیند ولی دیگر آن داخل را نمی‌بیند آنی كه اخفا است نمی‌بیند لذا اینجاست كه اختلاف بین افراد پیش می آید كه این چرا با این رفاقت می‌كند این خوب است، این بد است این فلان است و می‌آید برای بزرگان تعیین تكلیف می‌كند در حالی كه آنها می‌خندند و نگاه می‌كنند می‌گویند خوب تو صورت مثالی را اینطور می‌بینی خوب به آن عمل كن، ما كه دعوا نداریم، یك دفعه می‌بینی بعد از پانزده سال دیگر این درآمد و زد روی دست هزارتا مثل این، كِی؟ پانزده سال دیگر. در روایت داریم امیرالمؤمنین در جنگ صفین این روایت را من خودم دیدم منتهی الان نمی‌دانم در كدام كتاب است، ننوشتم، كه وقتی حضرت شمشیر می‌زد تا چهل پشت این را نگاه می‌كرد اگرمی دید در چهل پشت او یك شیعه درمی‌آید او را رها می‌كرد و می‌رفت سراغ یكی دیگر، مالك نه شمشیر می‌زد از دم می‌رفت جلو كاری ندارد او وظیفه دارد بزند برود جلو، البته آنی هم كه دارد می‌زند و می‌رود جلو آن هم از پشت یك كنترل از راه دوری نشسته كه كدام را بزند و كدام را یواشكی سپر را می آورد بالا، در می‌رود و رد می‌شود. اینها یك چیزهایی است كه دیگر آنها را خودشان می‌دانند آنطوری كه ما می‌دانیم این است آن از دم می‌زد و می‌رفت و آن نه آن نگاه می‌كرد تا چهل پشت و این چیزها را مشاهده می‌كرد.

 الکلی علی الاصطلاح الذی معناه بحسب ذلک كلی بر آن اصطلاحی كه تا به حال گفته شده است معنایش اینست كه‌: انه یحتمل الشرکه اولایمنع الشرکة وقوعش در اعیان ممتنع است فانه لو وقع فی الاعیان اگر این كلی در اعیان حاصل بشود یعنی خود كلی مثل جنس و فصل باشد یا ماده و صورت كه در اعیان این كلی باشد حصلت له هویهٌ او متشخصه یك هویت متشخصه‌ای برایش پیدا می‌شود غیرمثالیه، فرض این است كه هرچه در اعیان خارجی باشد این با ماده و صورت است و آن چیزی كه با ماده و صورت است در عین خارجی آن البته در ماده این دارای تشخص است و وقتی یك چیزی كه دارای تشخص شد، قابل سرایت بر كثیرین نخواهد بود فلا یصح فیها الشرکه. فان استشکل احدٌ بان الطبیعه الموجوده فی الذهن لها ایضا هویه موجوده متخصصه بالامور آنچه كه در ذهن است آن هم یك طبیعت واحده است بالاخره آن چیزی كه در ذهن شماست با آن چیزی كه درذهن دیگری است فرق می‌كند گرچه یك معنای واحدی را با هم تصور كردید ولی هر مفهوم ذهنی قائم به خود شخص است و ربطی به دیگری ندارد خوب پس باید بگویید كه آن هم متخصص است کقیامها بنفس خوب این یكی از عوارض وتجرد عن المقدار والوصف این هم یكی از خصوصیاتی است كه مربوط به ذهن است وکونها غیرمشار الیه به آن اشاره نمی‌شود بل کل واحده من صور العقلیه هركدام از اینها صوره جزئیه فی نفس جزئیه هر نفس جزئیه‌ای برای خودش یك صورت عقلیه جدا دارد فامتنع اشتراکها پس چطور این مشترك است؟ چطور این صورت عقلیه در بین منطبق الیه كثیرین پیدا می‌شود، اولا تری ان صورت موجوده فی الذهن زید یمتنع ان یکون بعینها موجوده فی اذهان متعدده خوب این نمی‌شود، هر صورت ذهنی مال خود شخص است و صورت ذهنی دیگر هم اختصاص به دیگری دارد فان کانت الصوره عقلیه کلیتها باعتبار المطاب فالجزئیات ایضا یطابق بعضها بعضا اگر صورت عقلیه كلیتش به اعتبار مطابقت است وجزئیات هم بعضی از آنها با بعضی مطابقت می‌كند، آن صورت جزئی كه در ذ هن شما است آن با خیلی از اشیاء خارجی مطابقت می‌كند پس این تعریف جزئی و كلی نشد. فلیزم ان یکون الجزئیات کلیه پس آن جزئی كه در نفس است آن جزئی كه مربوط به ذهن است و صورتی كه در نفس است باید بگویید آن چیست؟ آن كلی است چون قابل صدق بر كثیرین است، شما یك انسان را در ذهن تصور می‌كنید و هزارتا فرد را در خارج برایش می‌بینید خوب آنی كه در ذهن تصور كردید جزئی است یا كلی؟ كلی است دیگر چون مربوط به ذهن است.

 تلمیذ: این تطابق ذهن با خارج اشتراك در ماهیت دارد؟

 استاد: اصلا بطور كلی صورت مثالی همین است صورت مثالی آن ماهیت با اختلاف وجود، یعنی وجود چون دارای مراتب مختلفه از نظر شدت و ضعف از نظر تجرد و از نظر غیرتجرد هست، این موجب می‌شود كه به صور مختلفة عینیه دربیاید آن صور مختلفة عینیه با حفظ ماهیت دارای وجودات متفاوت است.

 تلمیذ: آیا ماهیت از وجود ذهنی انتزاع می شود؟

 استاد: نه، ببینید از صور ذهنی انتزاع نمی‌كنیم شما از همان وجود خارجی یك صورت مثالی آن صورت مثالی را كشف می‌كنید، به آن كشفی كه شما كردید حالا من یك مثالی بزنم كه آن مثال یك مقدار مساله را نزدیكتر بكند فرض كنید یك شخصی در یك مجلسی یك صحبتی را كه می‌كند و یك حرفی را كه می‌زند شما می‌بینید به تعداد افرادی كه در آن مجلس هستند برداشت‌های مختلفی شده است این برداشت‌های مختلف ناشی از چیست؟ این ناشی از علل مختلفی است كه در اینجا نقش داشته است یكی از آن علل كیفیت ارتباط مستمع با متكلم است، ممكن است یك مستمعی كنار دست متكلم نشسته باشد این بهتر حرف را بشنود تا یك مستعمی كه فرض كنید آن گوشه نشسته است، آن كیفیت به اصطلاح یك استماع، دیگر عبارت است از میزان حواس و آن هوشی كه مستمع آن هوش را به متكلم می‌دهد یك كسی كاملا دقیق دارد به زبان متكلم نگاه می‌كند و از حركات چشم و ابرو مطلب درمی‌آورد. ـ مرحوم آقا می‌گفتند كه ما وقتی كه پیش بزرگان می‌نشستیم نه از صحبت آنها بلكه از حركات چشم آنها مطلب را می‌فهمیدیم یكی می‌نشیند هینطوری به در و دیوار نگاه می‌كند انگار این كه اینجا نشسته است مشهدی حسن دوغ فروش است این مثلا كی است ... عین عربها می‌آمدند یا رسول‌اللَه حدثنی!!! انگار پسرخاله‌اش است حدثنی، قصه بگو برایمان نمی‌دانم از این قصه‌ها و لِنگش را دراز می‌كرد عین الاغ، همین‌طوری به پیغمبر می‌گفت بیا مشت و مال بده، خوب حالا اگر پیغمبر یك حرفی بزند و در یك محفلی صحبتی بكند، اینها چه می‌فهمند چقدر ادراك می‌كنند؟ پس اینها مسائل، مسائل خارجی است یك مقداری از مسائل برگشتش به میزان اطلاع خود شخص است، خود شخص با اطلاعی كه از متكلم و از جریانات دارد، آن اطلاعاتش در كیفیت تحصیل مطلب كمك می‌كند اینها من حیث المجموع مسائلی است كه برای فرد حاصل می‌شود و هر شخصی به مقتضای ارتباطش مطالب را به نحوی ادراك می كند، در این مساله ما در زمان گذشته، خودمان می‌دیدیم كه وقتی كه بعضی‌ها یك مطلبی را می‌گفتند دقیقا برداشتی كه من می‌كردم صدوهشتاد درجه با بقیه فرق می كرد، دقیقا صدوهشتاد درجه با برداشتی كه می‌دیدیم بعضی‌ها می‌كردند تفاوت داشت و الان آن برداشت دارد ترویج می‌شود، دیگر ببینید چه خواهد شد؟ برداشت صدوهشتاد درجه‌ای كه من داشتم و من یقین به صحّت برداشت خودم دارم، دیگر یقین را كه انسان نمی‌تواند انكار كند. الان شما می‌بینید برخلافش دارد برداشت می‌شود و دارد ترویج می‌شود. پس هركسی یك نوع برداشتی دارد و یك نوع برای خودش از صحبتی كه شده صورت مثالی ذهنی كشف می‌كند یعنی می‌گوید این شخص كه الان دارد در اینجا صحبت می‌كند منظور ایشان از آن مطالب این است، در حالیكه هیچ ارتباطی ندارد صحبتی است كه از متكلم خارج شده و این مساله ای كه قائل به او است نه ارتباطی من با ایشان دارم و نه ارتباطی با صحبت ایشان دارم فقط یك ارتباطی از نظر صوتی و برداشت علمی كه همان علم معلوم بالذات است، از مطالب ایشان برای من حاصل می‌شود كه به آن می‌گوییم صورت مثالی، كشف آن صورت مثالی از كجاست؟ از همین ارتباط است، این ارتباط باضافه آن منطویات در ذهن و آن محفوظاتی كه در ذهن است ضمیمة آنها می‌شود و یك صورت مثالی برای من حاصل می‌شودویك صورت مثالی مختلف برای شما پیدا می‌شود حال بین این صورت مثالی و آن صورت مثالی این اختلاف از كجا آمده است در حالی كه هردو كشف یك صورت مثالی كرده، من روی صورت مثالی خودم قسم می‌خورم شما هم قسم می‌خوری در حالی كه هردو با همدیگر مختلف است، این به خاطر چیست؟ این به جهت كیفیت انطباق صورتِ مثالی ذهنی شما با آن صورت مثالی خارجی است، صورت مثالی خارجی دوتا كه نیست بلكه یك واحد است نه دو خواهد شد و نه سه، عمده این است كه ما بتوانیم هرچه دقیق‌تر و هرچه عمیق‌تر و هرچه ظریف‌تر به آن صورت مثالی اطلاع پیدا كنیم و آن صورت مثالی را كشف كنیم این مساله مهم است حالا آن صورت مثالی كه برای ما پیدا شده می‌گوییم پس منظور ایشان این بوده، حالا آن چه در ذهن ما است آیا واقعا صورت مثالی خارجی است؟ این را نمی‌دانیم، بله آن عبارت است از معلوم بالذاتی كه ما را با آن صورت مثالی خارجی ربط می‌دهد فقط ربط می‌دهد كار دیگر انجام نمی‌دهد لذا فردا می‌بینیم ایشان می‌گوید من كی این حرف را زدم؟ اصلا كی منظورم این بود!؟ می‌رویم دوباره نوار را برمی داریم، دوباره گوش می‌دهیم می‌بینیم عجب این صحبت را اصلا اشتباه فهمیدیم این صحبت را عوضی ما شنیدیم این صحبت را روی ذهنیت خودمان آمدیم حمل كردیم خوب این در اینجا این نكته برای انسان اینجا واضح می‌شود كه انسان اولا بلااول باید در كشف صورت مثالی خارجی دقت كند. اینكه این همه می گویند وقتی كه روایت می‌خوانیم، وقتی كه می‌گویید قال الصادق و قال الباقر علیهماالسلام به این ور وآن ور نگاه نكن، به این كه حسن و حسین چه گفت نگاه نكن، به كلام فلان آقا و فلان آقا نگاه نكن، به اینكه كی چطوری تفسیر كرده نگاه نكن، فقط نگاه كن به اینكه از امام صادق چه فرموده؟

 فقط همین، این بخاطر همین است كه این نگاه كردن به زید و عمر و بكر و خالد دیگر نمی‌گذارد تو، قال الصادق را بفهمی، قال الصادق تراشیده زید را می‌فهمی و او را صورت مثالی این روایت قرار می‌دهی دیگر این اگر نگاه كند به اینكه مشهدی حسن و بقال و عطار باشی آن آمده قال الباقر را معنا كرده، ذهنت از اول پر می‌شود از این روایتی كه امام باقر علیه‌السلام فرموده و نمی‌گذارد آن صورت مثالی روایت، دقیق در ذهنت جا بگیرد، قبل از اینكه این روایت را بخوانی می‌بینی اه آقای فلان، یك شخصی، آمده این را اینجوری معنا كرده، آهان تا این را شما مطالعه كردید یك صورت مثالی از این تفسیر و از این توضیح در ذهن شما می‌آید آن وقت، وقتی كه دارید این روایت را بدون تفسیر نگاه می‌كنید می‌بینید اه دارد لنگ می‌زند، این نفس تمایل به آن معنا و توضیح فلان آقا دارد.

 اصلا فلان آقای عالم عوضی وشكمی آمده معنا كرده و روی نفهمی خودش و روی بی‌سوادی خودش و روی نعوذباللَه غرض خودش آمده شما را با خود برده است، چرا قبل از اینكه فقط این روایت را نگاه كنی و قبل از این ببینی كه امام علیه‌السلام چه گفته رفتی ببینی دیگری چه گفته، اگر حرفی گفته دیگر به من ارتباط ندارد، بله امام مطالب مختلفی می‌فرماید در جاهای مختلف صحبتهای مختلفی و عبارات مختلف می آورد، این را قبول داریم همه را می‌گذاریم در كنار هم و یك مطلب را نمی‌گیریم چراكه ناسخ دارد و منسوخ دارد، عام و خاص دارد، مقید و مطلق دارد همه اینها را در كنار هم قرار می‌دهیم بدون اینكه آقای فلان چه گفته، بدون اینكه در این روایت چه تفسیری شده،، وقتی كه ما از مجموع روایات امام علیه السلام و قرائن و شواهدی كه در زمان صدور روایت بر این كلام حاكم بود یك مساله را بدست آوردیم و اینجوری باید اجتهاد كرد و استنباطات را بدست آورد. وقتی كه مطلب را بدست آوردیم حالا عیب ندارد می‌خواهی ببینی مثلا شیخ طوسی چه فرموده؟ اشكال ندارد، شیخ صدوق در اینجا نظرش چه بوده؟ ایراد ندارد شما نظر بزرگان و علما را در اینجا ببینید ولی اینجا دیگر صورت ذهنی شما با صورت مثالی خارجی روایت پر شد و آن صورت مثالی در كلام امام صادق علیه‌السلام آمد قلب شما را گرفت وآمد توی مشتش گرفت حالا با این مشت پر به جنگ هركی می‌خواهی بروی؟ شیخ انصاری گفته برای خودش گفته، نمی‌دانم شیخ صدوق گفته برای خودش گفته اشتباه فهمیده چه اشكال دارد اینها كه معصوم نیستند، بزرگ هستند، از بزرگان هستند، امام به اینها ثواب می‌دهد، اجر می‌دهد، ما هم خیلی امید به شفاعتشان داریم ولی در اینجا اشتباه فرمودند، صریحا می‌گوییم اشتباه كردند شوخی هم نداریم و یا هركسی از شیخ صدوق الی زماننا هذا، بعد از این حتی خود حقیر فقیر، اگر هر بیانی از بنده دیدید، نگویید درست است! به همین دلیلی كه خودت آوردی و با همین منطقی كه خودت بیان كردی، ما كاری نداریم، ما نگاه می‌كنیم ببینیم بزرگان چه فرمودند ائمه چه فرمودند ما دنبال آن می‌رویم یا این مطلب مطابق است یا مطابق نیست پس آن صورت مثالی صورت مثالی خارجی است همان‌طور كه عرض كردیم صورت مثالی ذهنی، برداشت است یعنی یك ارتباطی بین نفس و خارج برقرار می‌شود آنی كه در لفظ پیدا می‌شود ما اسمش را می‌گذاریم صورت مثالی آن وقت حالا ما می‌آییم آن را بر همه منطبق می‌كنیم زید و عمر و بكر و خالد و اینها، در حالتی كه ما باید ببینیم كه آن برداشت چه میزان به آن حقیقت و به آن واقع نزدیك بوده است،

 یك روایتی بود ما راجع به یك قضیه‌ای می‌خواندیم آن قضیة قیام زید و یحیی و اینها از روایاتی كه ائمه دارند در اینجا روایات، روایات قابل تأویلی نیست هرچه ما می خواندیم، هم از امام باقر علیه‌السلام است هم از امام صادق علیه السلام روایاتی كه دارد ﴿لم یقم ولا یقوم منّا اهل البیت الا كانت قیامه كفرخٍ خرج ولا یزید الا زاد فی تألمّنا﴾ یا به این عبارت فی همنّا وغمنّا و می‌بینیم كه این روایت صریح است صریح دارد زید را نهی می‌كند صریح دارد، یحیی را نهی می‌كند. امام صادق علیه السلام به آن هارون كه در جریان ملاقاتش با یحیی دارد كه حضرت می‌فرمایند درست استدلال كردی و ا و را از هر راهی بستی خوب این روایت، روایات هم روایتهای صحیح‌السندِ معتبر و موثق و شكی هم در آن نیست بعد می‌آئیم می‌گوییم چه؟ این روایت‌ها مربوط به مهدویت است كجایش مهدویت است؟! آخر زید كه ادعای مهدویت نمی‌كرد، كجای این روایت مهدویت است، یحیی كه ادعای روایت نمی‌كرد اصلا این زید بود مهدی نبودو آن اسمش یحیی بود روایت در مورد یحیی آمده است در مورد زید آمده است، حالا محمد و ابراهیم فرزندان عبداللَه محض آن ادعای مهدویت می‌كرد و آن می‌گفت من امام زمان هستم. یك آقایی را همین چند روز پیش دیدیم، از اقوام ما هم بود صحبت می‌كرد و این داشت استدلال می‌كرد بر اینكه محمد و ابراهیم فرزندان امام هستند ـ شب تولد امام حسن بود ماه رمضان ـ ایشان صحبت می‌كرد آدم خوبی هم هست بنده‌خدا منتهی خوب ببینید آدم نمی‌شود هرچیزی را روی منافع خودش بگوید، می‌گفت اینها آمدند و عاشورا را زنده نگه داشتند این فرزندان امام حسن عاشورا را زنده نگه داشتندو نگذاشتند این عاشورا از اذهان مردم پاك بشودومورد نسیان قرار بگیرد!! با زندانی كردن امام صادق در طویله زندان مدینه عاشورا را زنده نگه داشتند!؟ همین محمد و عبداللَه فرزندان امام حسن نوادگان امام حسن، امام صادق را در طویلة زندان مدینه زندانی كردند و تهدید كردند، بروید ببینید تهدید كردند كه اگر تا فردا صبح شما تسلیم ما نشوید وبیعت نكنید شما را در میدان مدینه گردن می‌زنیم كه اگر فردا صبح منصور دوانقی نمی‌آمد و مسلّط بر مدینه نمی‌شد، امام صادق را كشته بودند این نوادگان امام حسن اینجوری عاشورا را زنده نگه داشتند خوب یعنی چه كه انسان هر چه از دهنش درمی‌آید بگوید؟ آقا جنایت كردند این شوخی ندارد هركی می‌خواهد باشد مگر امام باقررا همین نوة امام حسن نكشت؟ از طرف هشام‌بن عبدالملك سم داد كشت! مگر برادرزاده موسی‌بن جعفر، محمدبن اسماعیل، موسی‌بن جعفر را نكشت؟ عمویش بود برادرزاده امام علیه السلام امام زمان وقت خویش را كشت! تمام شد دیگر، حالا هی بیایید بپیچانیم نه یك محمد دیگری بوده وبه قول حاج عباس قمی نباید این حرفها را برای مردم نباید زد! چرا نباید زد؟ اینقدر پرونده بنی الحسن سیاه است كه اصلا آدم شرمش می‌آید یك همچین حرفهای را بزند پس چطوری باید مردم را آگاه كرد؟ چطوری مردم را در دینشان باید وارد كرد این را نگو، آن را نگو، پس چه را بگو؟ یك دین تراشیده، زرق و برق پیدا كرده، بر طبق دلخواه و بر طبق منّویات آن را بیائیم بگوییم، این درست است؟ و این دین، دین پیغمبر است؟ یا نه باید گفت از امام باقرعلیه‌السلام روایت داریم صحیح‌السند، واز امام صادق روایت داریم صحیح‌السند نسبت به قیامهائی كه شده وامام اظهار نظر كردند و هیچ ارتباط هم به مهدویت نداشته این یك مطلب است و مطلب دیگر اقامه عدل است، اقامه به امر به معروف است، اقامه به نهی از منكر است آن هم به جای خود.

 حال شخص باید بیاید با توجه به این روایات مختلف و به مرتكزات مختلف و مسیر خودش را پیدا كند، چرا ما باید دروغ بگوئیم كه منظور امام صادق مهدویت است! این دروغ را چرا به حضرت صادق نسبت می‌دهیم؟ حضرت راجع به زید حرف زدند راجع به مهدی حرف نزدند، حضرت كه راجع به محمد عبداللَه حرف نزد بلكه روایت مربوط به یحیی است و روایت مربوط به زید است و هیچكدام از آنها ادعای مهدویت هم نكردند چرا ما می‌آئیم دروغ به امام علیه السلام نسبت می‌دهیم؟ بله راجع به محمد كه آمد قیام كرد و آن ادعای مهدویت بود و ادعای امام زمان می‌كرد و افراد را جمع می‌كرد راجع به او قبول داریم درست است هرچیزی در جای خودش. اینجاست كه خلاصه وظیفه خیلی مشكل است خیلی مساله، مسالة مشكلی است ممكن شخص بگوید بله ما این روایات را می‌دانیم در تعارض با روایات دیگر وبا ادلّه دیگر كه قیام به معروف را واجب می‌داند در هر شرایطی این روایات را می‌آئیم تخصیص می‌زنیم یا حمل می‌كنیم بر آن زمان و بر آن شرایط، آن مطلب دیگری است كه هر شخصی می‌تواند بینه و بین اللَه نه اینكه خودش را گول بزند، نخیر بینه و بین اللَه بیاید در مقام تقید و در مقام تخصّص وتخصیص آن بیاید و راجع به روایات در تقارن با همدیگر و در تعارض با همدیگر نظر بدهد اما اینكه روایتی را كه حضرت راجع به یك قضیه گفتند بگوییم نه راجع به یك قضیه دیگر است، این تهمت است! این را نمی‌شود اینطور گفت این غلط است مجتهد این كار را نباید بكند باید بگوییم بله منظور امام علیه‌السلام زید بوده و یحیی بوده اما فرض كنید در آن شرائط خاص به نظر حضرت فرض كنید كه قیام صلاح نبوده و شاید بعدا شرایط اگر جور دیگری باشد دیگر قیام مانعی نداشته باشد حمل بر آن شرایط خاص كند نه اینكه حمل بر مهدویت بكنیم. علی كل حال خلاصه ما مسئول هستیم و امام صادق از ما روز قیامت سؤال می‌كند كه مطالبی كه از ما بدست شما رسید با این مطالب چه كردید؟

 تلمیذ: به چه دلیل روایات را بر این حمل می كنند؟

 استاد: از خودشان بپرسید، عرض كردم چون محمد آن ادعای مهدویت كرده پس بنابراین هرچه در این زمینه آمده این محمول بر آن قیام مهدویت است در حالی كه در روایت لم یقم و لم یقوموا منّا اهل البیت این عبارت شدید با این حدّت الا زاد فی مكروهنا درد ما را

 بیشتر می‌كند. ولی ما تصورمان این است كه خدا تمام مقدرات عالم را به ما تنفیذ كرده لذا می‌آئیم و دخل و تصرف می‌كنیم و هرچه می خواهیم برای خودمان معنا می‌كنیم هرجور توجیه می‌كنیم. به قضیة امام حسین كه می‌رسیم بله كارش درست بوده ولی به امام حسن كه می‌رسیم اصلا راجع به آن حرف نزنیم! چرا حرف نزنیم؟ اگر امام است خوب هردو امامند او كه برتر از او نیست تازه برادر بزرگتر هم هستند اگر به سن است خوب این سنش بیشتر است، می گویند نه او صلحش هم سیاست بود می‌گوییم خیلی خوب قبول داریم اصلا صلحش هم سیاست، وهم جنگش.

 حالا گاهی اوقات وقتی قرار است اسامی عوض بشود گفت آقا با سكوت كمر آمریكا را شكستیم، گفتم ای كاش از اول می‌شكستی اگر قرار است با سكوت كمربشكنید در آن قضیه حج مكه وقتی زدند آن بندگان خدا را كشتند و مردم را قصابی كردند مرحوم آقا رفته بودند وقتی آمدند به ما گفتند قصابی كردند بعد دیگر چندسال راه بسته شد و اولین سالی كه راه باز شد همان سالی بود كه ما رفتیم و ما اخوی و دوسه نفر دیگر رفتیم آنها هم آماده بودند ما كه هنوز توی خیمه ها نشسته بودیم البته غیراز ما همه هم نشسته بودند فقط یك ده یا بیست نفر رفته بودند بالاخره آدم نمی‌تواند عقلش را دست هر كسی بسپارد، دنیا حساب و كتاب دارد، بعد اینها رفته بودند وآنها هم مجهز، مجهز كه اگر صدایتان دربیاید، تهدید كرده بودند شوخی نداریم و اینها هم هیچ نگفتند بعد آنوقت مطرح شد كه ما با سكوت پدر همه دنیا و آمریكا و انگلیس را درآوردیم، گفتیم خوب خدا خیرتان بدهد چقدر خوب است همیشه با همین سكوت كمرها را بشكنید و قطعه قطعه كنید اگر از اول همینطور بود این مسائل هم نبود. خودمان می‌آئیم می‌بُریم و می‌دوزیم هركاری بخواهیم می‌كنیم روایات را هم اینطوری تعبیر می‌كنیم وقتی صلح امام حسن می‌شود، بسیار خوب این هم مبارزه منفی است! آقاجان، امام حسن با آن شرایط نتوانست، رودربایستی هم نداریم، همه فرار كردند، همه فرار كردند و در رفتند و لشكر متلاشی شد و امام حسن نتوانست همانطوری كه امیرالمؤمنین نتوانست، امیرالمؤمنین چرا قبول كرد واز جنگ صفین را برگشت؟ به چه دلیل شرعی معاویه را رها كرد؟ فرستاد دنبال مالك اشتر اگر می‌خواهی علی را زنده ببینی برگرد خوب اگر ما بودیم چه می‌گفتیم؟ خوب علی هم كشته بشود چه عیبی دارد معاویه كشته بشود علی هم در راه خدا شهید شود، شهادت است دیگر اصلا نباید حضرت به مالك بگوید برگرد، مالك باید بگوید خوب تو هم بمیر فقط ما بمیریم! حالا حضرت بگوید برنگرد بگذار من را بكشند، حضرت می‌خواهد این را بگوید آقا این مردم علی را نمی‌خواهند، بگوید امام حسن می‌خواهد این را بگوید این مردم مرا نمی‌خواهند اگر مرا می‌خواستند فرار نمی‌كردند حالا من جانم را فدای چه بكنم؟ فدای مردمی كه شب با من بیعت كردند وصبح در رفتند فدای اینها می‌خواهم بكنم! در قضیه امام حسین اصلا اصل دین داشت می‌رفت بالا اصل قضیه یعنی آبروریزی كه داشت می‌شد دیگر ظاهر به جایی رسیده بود كه در ظاهر آمده بودند خراب كرده بودند آنجا خوب حضرت سیدالشهدا مساله‌اش فرق می‌كرد ولی اگر امام حسن شهید می شد آب از آب تكان نمی‌خورد صاف امام حسن را می‌كشتند معاویه هم می‌آمد و خطبه می‌خواند می‌گفت ما با ایشان هیچ كاری نداریم یك تشییع جنازه مفصلی هم برای امام حسن می‌گفت و یك مجلس منبری و ختمی هم می‌گرفت شروع می‌كرد این حسن بن علی نوه رسول خدا و گریه هم می كردند و خودش هم گریه می‌كرد، معاویه از این كارها بلد بود از من و شما بیشتر بلد بود یك مجلس ختمی می‌گرفت و گریه می‌كرد و مثل باران برای چه از بین بردند؟ و آن عایشه كه دشمن شماره یك عثمان بود كه می‌گفت اقتلوه فقد كفر، آن بعد از كشتن عثمان راه افتاد به خون‌خواهی و امیرالمؤمنین را قاتل معرفی كرد اینها اینطوری بودند. ـ البته الان كه ام المومنین شده و رضی اللَه عنها دیگر خیلی عالی شده مثل اینكه همه چیز دارد حل می شود ـ می‌آمد این كار را می‌كرد و بعد هم می‌گفت آقاجان نماز بخوانیم برایتان قاضی می‌گذارم برایتان امام جماعت می‌گذارم، برایتان مساله گو می‌گذارم، حجتان را هم بروید، همه كارتان را بكنید هرچه هم معاویه گفت بكنید ما می‌خواستیم به ریاست برسیم، ـ لنتأ مّر علیكم ـ و رسیدیم، معاویه خیلی مكار بود. لذا امام حسن چاره‌ای نداشت، می گویند: نخیر امام حسن صلحش هم سیاست بود و یك نوع جنگ بود یك نوع مبارزه درونی بود وقتی نمی‌توانند بفهمد وهزم كند، اصلا امام انگار نباید بنشیند این یك چیزی است امام نباید بنشیند خدا به امام تكلیف كرده كه همیشه بایستد اگر دو دقیقه بنشیند می‌گوید بلند شو چرا خوابیدی؟ راه برو، بدو! یك طرز فكر این است كه امام نباید بنشیند، آقا اصلا می‌خواهم یك ساعت بنشینم یك چای بخورم كیف كنم، نخیر این ساعت را هم باید بدوی جداً یك طرز فكری است كه هنوز در خیلی‌ها هست. اصلاچه مصیبتی است این امام حسن دارد كه هزاروچهارصد سال گذشته هر كه منبر می‌رود باید از امام حسن دفاع كند كه این صلحش چه بوده است؟ یكی نمی‌آید بگوید صلح و جنگ بدست امام است اصلا به ما ارتباط ندارد تمام شد. همه اش باید یك جوری توجیه كرد، این امام حسن انگار یك گناهی كرده هزاروچهارصدسال هی ما می‌آئیم می‌گوییم بخاطر این صلح كرد و بخاطر آن صلح كرد آقا اصلا نمی‌خواهم بجنگم چه می‌گویید؟ تو امامی یا من؟ اصلا این مظلومیت است ولی امام حسین اسمش كه می‌آید وسط، شانس آورده یعنی هرچی به سرش آمد دیگر لازم نیست كسی دفاع كند.

 و بخاطر همین مظلومیت است كه ظهورش در میان مردم به نحوی است كه اگر می‌آمد خود مردم اعتراض می‌كردنند. یكی از آقایان می‌گفت اتفاقا الان در قم است می‌گفت من نجف كه بودم در مجلسی فردی از ایران آمده بود در آنجا و در آن مجلسی كه علما و اینها بودند اصلا اعتراض می كرد و می‌گفت من در این كار امام حسن اشكال دارم صریحا می‌گفت، می‌گفت ایشان حق نداشتند با معاویه صلح كنند، با این جسارت صحبت می‌كرد می‌گفت این جریان بود تا اینكه جریان آقای حكیم پیش آمد ـ حالا خدا خواست متنبه‌اش كند ـ در زمان عبدالسلام عارف كه جریان آقای حكیم پیش آمد آقای حكیم در یك وضعیتی قرار گرفته بود از نظر، تبلیغات حزب بعث و از نظر سیطره بر افكار عمومی و از نظر بروز و ظهور بعضی از مواضع منفی كه مورد من حیث المجموع قبول مردم نبود وضعیتی پیش آمد كه اگر آقای حكیم را می‌كشتند آب از آب تكان نمی‌خورد هیچ قضیه‌ای اتفاق نمی‌افتد می‌گفت رفتیم پیش آقای حكیم، گفتیم شما چرا راجع به آقای عبدالسلام اقدام نمی‌كنید؟ ایشان گفتند اگر الان انجام بدهم به صلاح است؟ خودشان گفتند كه آقا دست نزنید الان هیچ فایده‌ای ندارد غیراز اینكه یك سیدی كشته می‌شود ودیگر هیچ، بعد هم یعنی جریانات و تبلیغات و اذهان افراد به نحوی بودو آنچنان آماده شده بود برای اینكه آقای حكیم را بكشند و بروند پی كارش. می‌گفت آنجا همان شخصی كه به امام حسن گیر می داد، آمد توبه كرد آن شب گفت الان فهمیدم كه چرا امام حسن هم صلح كردند، آن وقت خدا می‌خواست این را متوجه بكند این هم در یك همچین شرایطی قرار گرفته بود واقعا اگر معاویه امام حسن را می‌كشت هیچ اتفاقی نمی‌افتاد حالا مردم یك مقدار گریه می‌كردند و تمام می‌شد. در جلد سوم احتمالا توضیح می‌دهم و قضیه می‌رسد كه خیلی فرق است. مشكل ما این است كه ما احكام شرع را جدای از احاطه و استیلاء ولایت پذیرفتیم یعنی در مساله شرع دوچیز در اینجا مورد توجه باید قرار بگیرد یكی مساله ولایت، ولایت امام علیه‌السلام كه ولایت معصوم است كه ﴿ما نودی بشیء مثل ما نودی بالولایه﴾ این یك مساله، مساله دیگر احكام ظاهری است صلاه و صوم و زكات و حج و امر به معروف و نهی از منكر و سایر مسائل اینها احكام ظاهر، ما آمدیم احكام ظاهر را گرفتیم وولایت را در جنب آن به عنوان یك نحوه فقط تعلق و ربط قبول كردیم نه بیشتر و در اینجا گیر افتادیم یعنی فرق بین خود و بین اهل تسنن را ما در این می‌دانیم در حالیكه اهل تسنن همین احكام را دارند آنها هم امر به معروف دارند آن هم نهی از منكر دارند حالا اهل تسنن سازمانهای امر به معروف و نهی از منكر ندارند؟ این طرف و آن طرف دارند دیگر، مامورین نهی ازمنكر دارند امر به معروف دارند حج هم دارند خوب البته بعضی از مسائل را با هم اختلاف داریم فرض كنید ما رمی جمرات را بعد از زوال انجام می‌دهیم و اهل تسنن صبح تا ظهر انجام می‌دهند حالا خوب آنها انجام می‌دهند ساعتش با ما فرق می‌كند تفاوتی كه ندارد ساعتش فرق می‌كند آنها هم نمازشان روبه قبله است ما هم نمازمان روبه قبله است حالا ما دست را روی پا می‌گذاریم و آنها دست را روی شكمشان می‌گذارند بالاخره همه چیز آنها شكمشان است این را عمر درآورد. از نظر احكام ظاهر فرق چندانی ندارد منتهی آنها مساله ولایت را اصلا قبول ندارند ومی گویند این یك چیزهایی است كه شیعه درآورده است ما ولایت نداریم و فقط حاكم داریم خلیفه بعد از رسول خدا این خلفای راشدین است و بعد از آنها هم این خلفا بودند و الان هم كه حاكمشان همان امیر و متولی است ولی ما نه، ما فقط تنها هنرمان این بود كه آمدیم یك امام زمان را در كنار این قرار دادیم یك امام زمانی كه هیچ كار هم ازاو برنمی‌آید رفته در یك جایی كه اصلا نه ازاو خبری هست این فقط اعتقاد وعقد قلبی، فقط عقد قلبی برای اینكه این امام، امام دوازدهم است و موجود است و بعد هم ظهور پیدا می‌كند به همین مقدار مصحح اعمال و احكام ظاهری است و نه بیشتر آنوقت در اینجا گیر می‌كنیم یعنی وقتی كه ما ولایت را متصرف در امور خود ندانیم و او را صاحب اختیار ندانیم و او را ولی و صاحب اراده خود و اقرب الینا من حبل الورید ندانیم آن وقت در اینجا گیر می‌كنیم شروع می‌كنیم طبق احكام ظاهری وطبق مدركات خودمان‌می‌رویم امام زمان را هم در اینها در كنار مساله قرار می‌دهیم و هست و دارد ما را هم می‌بیند و دارد زندگی خودش را می‌كند و ما هم داریم زندگی خودمان را می‌كنیم.

 ولی اگر آمدیم گفتیم این احكام ظاهر باید در زیر ولایت و تصرف امام باشد كه هست كه آن احكام ظاهری ممضی است كه در تحت تصرف امام باشد و از آنجا به ما القا بشود صلّوا اذا أمرتكم باشد وقتی امام زمان بگوید أمرتكم صلّوا اذا لأ نامركم لا تصلّوا اذا أمرتكم صوموا واذا لا نأمركم لا تصوموا و امثال ذلك اگر باشد آن موقع شریعت، شریعت خواهد بودو آن زمان كه این احكام سرجایش هست ولی این احكام در تحت ولایت امام باید شكل بگیرد این می‌شود ما نودی بشئی مثل ما نودی بالولایه نه اینكه قبول دارد فرض كنید كه امام زمان هست خوب با اهل تسنن چه فرقی داریم؟ آنها می‌گویند نداریم ما می‌گوئیم داریم از نظر اعتقاد بین ما و آنها فرقی نیست آنها می‌گویند امام زمان وجود نداردبلكه اهل تسنن اعتقاد دارند كه در زمان ظهور آن مهدی موعود متوّلد می‌شود در ظهور حضرت آنها هم قبول دارند منتهی ما می‌گوییم بوده و هست در یك چنین سنی هست و در یك وضعیتی است و در دنیا هم رفت و آمد می‌كند منتهی ما خبر نداریم ممكن است در همین مدرسه هم باشد منتهی ما اطلاع نداریم از نقطه‌نظر عملی بین ما و بین آنها چه فرقی هست؟ هیچ فرقی نیست. ما كجایمان به امام زمان متصل شد؟ ماكی به امام زمان متصل شدیم تا دستور بگیریم؟ این اشكال اینجاست در یك همچنین طرز تفكری آن وقت دیگر خود این احكام ظاهر خودشان موضوعیت پیدا می‌كنند در قبال ولایت موضوعیت پیدا می‌كنند لذا دیگر سرخود هرچه بخواهیم انجام می‌دهیم امام زمان غائب است، ولی اگر نه آمدیم و خود را در تحت ولایت قرار دادیم آن هم می‌داند چكار كند آن هم می‌داند چطوری تصرف كند آن امام است مثل من كه نیست آن هم می‌داند چطوری تصرف كند آن هم می‌داند چطوری القاء مفاهیم و معانی و فتح طرق و سدّ ابواب كند از یك طرف راهها را باز كند از یك طرف بعضی از راهها را ببندد از یك طرف چه معنایی را القا كند. لذا از نقطه‌نظر ظاهر ما خیلی با سنی‌ها فرقی و تفاوتی نداریم.